



۲۰۱۷/۰۱/۱۰



احسان الله مایار

به افسانه ها باور کرد یا به چشم‌دید شخص با اعتبار خاطرات مرحوم سید شمس الدین مجروح

قسمت یازدهم

در اخیر قسمت دهم خواندیم:

به استثنای داکتر علی احمد خان پوپل که اصرار داشت وزارت داخله را بپذیرم رفقای دیگر موافقه کردند. از همان اطاق به حضور پادشاه تلفونی اطلاع داده شد که داکتر محمد یوسف و وزراء نامزد شده می خواهند به حضور شما مشرف شوند، پادشاه وقت ملاقات را تعیین کرد همه به آنجا رفتیم و بطور رسمی موضوع را به اطلاع او رساندیم. او هم موافقه کرد و گفت موضوع را طبق معمول به دارالانشاء طی پیشنهاد رسمی بفرستید که فرامین صادر شود. به ادامه گذشته :

دوره تحول

داکتر یوسف خان بحیث صدراعظم به کار آغاز کرد. داکتر یوسف خان دکتور علوم طبیعی بود که تحصیلات خود را در آلمان پایان داده و دکتورا گرفته بود. مدتی استاد پوهنچی ساینس و در عین زمان رئیس فاکولته ساینس بود و بعد در وزارت معارف بحیث رئیس و معین اجرای وظیفه کرده و در حکومت داود وزیر معادن و صنایع و پلان تعیین شده بود.

آدم تعلیم یافته بود که از مبادی علوم دینی و ادبی بهره داشت و با کلتور ملی و شرایط محیط خود آشنائی کافی داشت، نطق خوبی بود و با تمام فصاحت و بلاغت خطابه های طولانی داده می توانست و با تمام جد و جهد و شوق زیاد تطبیق تحویلیکه به راه افتاده بود می کوشید.

من در وزارت عدلیه به قیادت و همکاری او و جوانان دیگریکه در این راه گامزن بودند به کار شروع کردم. هیئتی مرکب از حقوق دانان با سابقه مملکت و اشخاص خبیر به شمول یک مشاوریکه از فرانسه استخدام شده بود به تسوید قانون اساسی جدید شروع کردند. من رئیس این کمیته بودم و محمد موسی شفیق معین وزارت عدلیه منشی یا سرکتر این هیئت تعیین گشت.

شفیق علوم دینی و فقه را در دارالعلوم کابل تحصیل کرده و بعد لیسانسه خود را در آن علوم از جامعه ازهر مصر گرفته بود. وی حقوق بین الدول را در مرکز علمی امریکا تحصیل کرد و شهادتنامه ماستری به دست آورده بود. من در جوانان تحصیل یافته کسی را با جامعیت و لیاقت او کمتر سراغ داشتم. شفیق از ادبیات

فارسی و پشتو آگاهی کامل داشت، طبع شعری هم داشت من با او آشنائی و سابقه طولانی داشتم و استعداد او را درک کرده بودم. وقتی امور وزارت عدلیه به من محول گشت او را که مدیر یک شعبه وزارت عدلیه بود بحیث رئیس تقنین و بعد معین یا نایب خود پیشنهاد کردم و تقرر او منظور شد.

متصل به انعقاد اولین مجلس وزراء که حکومت پالیسی داخلی و خارجی خود را بنیاد گذاری می کرد رهائی محبوسین سیاسی و عفو تبعید شده گان در رأس امور قرار گرفت.

هیئتی برای تفتیش محبوسین مقرر شد تا لیست آنهائی را که مستحق عفو رهائی هستند و یا بدون حکم محکمه محبوس گشته اند فوراً ترتیب داده و به مقامات مربوط بسپارند و در بهبود شرایط محبوسین هم نظریات و اوامر صادر کنند.

این خبر چون از طرف آژانس باخترا پخش شد و در جراید و رادیو نشر گشت سردار محمد داود از آن رنجیده و آنرا یک انتقاد به خود و تائید تبلیغات دشمنان داخلی و خارجی خود تلقی کرد. مناسبات بین حکومت جدید و داود از یک طرف و بین شاه و او از طرف دیگر روز به روز متشنج تر می شد.

گماشتگان سردار داود در پوهنتون و مکاتب عالی به تحریک و اغواء طلبه می پرداختند و سوء تفاهم را در بین آنها ایجاد می کردند و اسباب تشویش و نگرانی حکومت را بار می آوردند.

به اصلاحات در وزارت عدلیه و به تأسیس دایره خرنوالی و قضایای دولت پرداختیم که خرنوالی بحیث وکیل اثبات جرم در امور جزائی و اداره قضایای دولت در دفاع از دعاوی بین دولت و افراد بایست بحیث وکیل انجام وظیفه می داد. قبلاً اثبات جرم تنها مربوط به پولیس بود که برای قوه قضائیه اصدار حکم مشکلات داشت.

محاکم سه گانه مربوط حقوق اداره (محاکم مامورین دولت) در صدارت قرار داشت. محاکم تجارتي مربوط وزارت تجارت بود. این محاکم از آنها جدا شده و طور مؤقت تا تأسیس ستره محکمه زیر نظارت وزارت عدلیه قرار گرفت که مشغول تأسیس ستره محکمه بود و هسته آن گذاشته شده بود. در باره احکام جزائی چون حکومت به فیصله محاکم شرعی که یگانه محاکم افغانستان بود قناعت کرده نمی توانست و طوریکه شاید و باید فیصله ها صورت نمی گرفت، در مراکز ولایات بنام مجالس مشوره تحت ریاست والی محاکمات چنین واقعات جزائی صورت می گرفت که آنها منافی با اصل تفکیک بود، این مجالس لغو قرار داده شد و موضوع به محاکم شرعی قضاء به دیوان جزاء محول گشت.

در تدوین و تکمیل قانون جزاء مطالعات شروع شد و در موارد دیگری که احکام مدون موجود نبود به تدوین قوانین کار آغاز شد. حقوق مدنی به تاسی از ممالک دیگر اسلامی زیر تسوید قرار گرفت. وزارت خانه های دیگر هم به نوبه خود به اصلاحات اساسی و جهش نو آغاز کردند که چون خارج موضوع بحث من است به آن نمی پردازم.

زیرا من (مجرور. م) می خواهم به شما بگویم من چه کرده ام تنها بطور مثال باید بگویم که حتی به چیز های کوچکی که علایم حکومت های مطلقه باشد هم توجه شد و اصلاح گردید مثلاً وزارت داخله عنوان امر اداره محلی را که حاکم بود به ولسوالی تبدیل کرد و از مفهوم حاکم و محکوم اجتناب نمود.

نائب الحکومه را که امر عمومی ولایات بود والی خطاب داد. در مقابل این استقلال قوه قضاء و مداخله خائرنوالی در امور جزاء والی ها و ولسوالی ها عکس العمل مخالف نشان دادند و این مشاجره تا روزیکه من در اداره بودم دوام داشت و میکوشیدم آنها را از بین ببریم و یا حد اقل آنها را تخفیف دهیم.

عکس العمل های دیگری که در مقابل این حکومت به وجود آمد یکی هم موقف گرفتن خانواده سلطنتی بود که می کوشیدند پادشاه را از آینده مخوف و نگران سازند و از طرف دیگر افراطیون چپ گرا به ضد آن سعی و تلاش علنی و نهانی می کردند و از موجود بودن فضای آزاد به نفع خود و کار شکنی های خود استفاده اعظمی می کردند.

جوانان دیگر هم به حکومت به نظر شک و تردید می نگریستند و آنها را چون عطیه از بالا بود بسیار جدی نمی پنداشتند. بعضی مردم دیگر زعیم این حرکت، داکتر یوسف، را چون مربوط به هیچ عشیره و یا نژاد بزرگ وطن نبود از خود و به نفع خود نمی شناختند. نفوذ و سلطه حکومت بر اردو هم موجود نبود فلذا چنین حکومتی که از پشتیبانی این عناصر در مملکت بر خوردار نباشد طوریکه به فرمانی آمده با فرمانی از بین خواهد رفت.

با تمام این مشکلات هوا خواهان این حکومت روز به روز تزئید می یافت و آهسته آهسته به قناعت مردم می پرداخت اما این موفقیت بیشتر بدبینان را بر می انگیخت.

مسوده قانون اساسی انجام یافته بود و برای غور مزید به یک هیئت مرکب از چهل نفر سپرده شد که در وزارت عدلیه تقریباً دو ماه در اطراف آن غور و جر و بحث به عمل آمد تا بالاخره به تصویب آنها هم رسید. در این هیئت چهل نفری علمای دینی، قضات سابقه و سیاسیون سابقه دار مملکت اهل قلم و مطبوعات و متخصصین فنون مختلفه شامل بودند.

مدتی بعد لویه جرگه دایر شد، در آنجا جر و بحث مزیدی صورت گرفت تا بالاخره به تصویب رسید و به انتخابات وکلای شوری ملی پرداخته شد و نخستین شورائیکه بوجود آمد حکومت داکتر یوسف که تا آن وقت به حیث حکومت سر پرست انجام وظیفه می داد، استعفی داد و ترتیب تشکیل حکومت نو طرف توجه مقام سلطنت قرار گرفت.

پیش از اینکه به چگونگی حکومت نو بپردازم می خواهم دو سه نکته دیگر را هم خاطر نشان کنم و آن این است که بنا بود قانون احزاب و اجتماعات توام با قانون اساسی باید به تصویب لویه جرگه می رسید و قوانین دیگر از قبیل مطبوعات و غیره به شورای آینده موکول شده بود. اما شاه و بعضی از سیاسیون دیگر مملکت که به شاه نزدیکتر بودند و با آن موافقه نداشتند و فکر می کردند که باید به آینده موکول شود. اما حکومت و وزارت عدلیه پروگرام خود را تغییر نداده بود.

به خاطر دارم شبی بعد از صرف عشا دیدم استاد خلیلی و داکتر ظاهر به خانه من تشریف آوردند. داکتر ظاهر وزیر صحیه بود، طبیب معالج و مصاحب پادشاه هم شناخته می شد و استاد خلیلی مشاور مطبوعاتی و مصاحب بسیار مقرب پادشاه بود. این دو نفر با من دوستی و سابقه طولانی داشتند و مخصوصاً با خلیلی که ارتباط تنها دوستی و آشنائی نی بلکه ارتباط ادبی و مصاحبت طولانی شب ها و روز ها بود که آنها استحکام بخشیده بود. این دوستان بعد از تعارف و احوال پرسى گفتند که از حضور اعلیحضرت می آیند و در اطراف

تقدیم قانون احزاب به لویه جرگه از اندیشهٔ اعلیحضرت که از آن مسبوق هستیم باز هم یاد آوری کردند. آنها دلایل خود را گفتند و بسیار اصرار کردند اما من قبول نکردم. فردای آن دیدم که داکتر یوسف خان با این نظریه قناعت کرده بود و او هم به تأیید نظریهٔ مذکور گفت موضوع به شوری آینده موکول شود.

چون بحیث صدراعظم آمر و نیصلاحیت بود من هم پذیرفتم. در موضوع احزاب اندیشه این بود که پیش از آنکه احزاب معتدل و دموکرات ملی به تشکیل و تکمیل خود بپردازند، حزب خلق و پرچم که سازمان یافته بود و ریشه های زیر زمینی آن بسیار عمیق و پیشرفته بود و از کمک های اجنبی هم بهره داشت تبارز خواهد کرد.

من از این راه بسیار تشویش نداشتم و فکر می کردم که در جامعهٔ اسلامی و ملت خواه افغانستان چنین نهضتی نمی تواند موفق باشد و مردم افغانستان را به خود جلب کند، لهذا از این اندیشه نباید مانع کار دیگران شویم. در صحت عقیدهٔ خود درین مورد حالا هم تردیدی ندارم و اگر کودتای نظامی داود به وجود نمی آمد خلق و پرچم از راه فعالیت های عادی و دموکراتیک خود کاری پیش برده نمی توانستند و اگر از راه کودتا و توطئه به دست می آوردند به نگاه داری و دوام قدرت موفق نمی شدند.

قانون احزاب بعداً از طرف شوری به تصویب رسید و برای صحنه به مقام سلطنت فرستاده شد اما شاه آنرا صحنه نگذاشت و تا آخر مجری نشد.

وقتی من به سناء آمدم برای صحنه گذاشتن آن از طرف شاه کوشش کردم که پارلمان موضوع را تعقیب کند ولی بجائی نرسید. بعضی ها می گفتند تشویش رژیم سلطنت از تشکیل احزاب دست راست افراطی بیشتر است زیرا به این نکته که کمونیست ها در مملکت بحیث حزب اکثریت تبارز کرده نمی توانند پادشاه هم متیقن است اما از قدرت گرفتن و مشکل شدن حزب افراطی راست که به زودی امکان پذیر است اندیشه دارد و قدرت این حزب را هم رژیم مایه درد سر خود می داند.

نکتهٔ دیگر که قابل تذکر است این است که قانون اساسی بعد از تدوین پیش از آنکه به نشر سپرده شود یک نسخهٔ آن به حضور پادشاه تقدیم گردیده بود. پادشاه بعد از ملاحظهٔ آن مرا به حضور خود خواست و صرف در دو مورد نظر خود را اظهار کرد.

اول در مادهٔ ۲۴ که حاوی تعریف خانوادهٔ سلطنتی و ممنوع قرار دادن آنها از صدارت، وکلا و قضا بود اندیشهٔ خود را اظهار کرد و گفت عملاً ما باید این کار را بکنیم اما اگر به صراحت مذکور باشد برای من مشکلات خانودگی ایجاد می کند لذا بهتر است مسکوت گذاشته شود. من دلیل خود را اظهار کردم و به آن اصرار ورزیدم تا او متقاعد شد و نظریهٔ ما را پذیرفت.

دوم در مورد جانشین پادشاه که به تفصیل ذکر شده بود او به این عقیده بود که مواد مذکور کاملاً از بین کشیده شود و جانشین آیندهٔ سلطنت را به اختیار مردم افغانستان بگذارید تا خود مردم هر چه مناسب بدانند عملی کنند. در این مورد هم دلایل خود را گفتم و به او قناعت دادیم که در این کار منظور استقرار مملکت است نه تنها استحکام خانوادهٔ سلطنت. زیرا اگر بعد از مرگ پادشاه مدعیان سلطنت با یکدیگر بهم بیاویزند هرج و مرج خانه جنگی در مملکت رخ خواهد داد و باز واقعات قرن نزده خانوادهٔ سدوزائی و محمد زائی ها تکرار خواهد

شد و اگر به سویه قانون تثبیت شود و جانشین سلطنت پیش از پیش معلوم باشد احتمال جلوگیری از این واقعات بیشتر است، در این مورد هم به قناعت او پرداختیم.
ادامه دارد

